

ظرفیت‌های انباشته ایران و دوران پس از جنگ

اکنون دوران رقم‌زدن سرنوشت نهایی انقلاب ایران فرا رسیده است؛ گذر از تلاش برای بقا به مرحله ثبات آفریدن برای توسعه

فرخ نگهدار، گودرز اقتدار



می‌شود. این فرض دیگر صادق نیست. یک مرکز چهارم قدرت جهانی به‌سرعت در حال ظهور است – ایران– که از نظر اقتصادی با نظامی با آن سه کشور رقیب نیست. در عوض، قدرت تازه کشف‌شده آن از کنترلش بر مهم‌ترین گلوگاه انرژی در اقتصاد جهانی، تنگه هرمز، ناشی می‌شود.»

پیپ سپس تَر خود را چنین تئوریزه کرده است که چین برای حفظ رشد به انرژی خلیج فارس وابسته است. در حالی که روسیه از قیمت‌های بالاتر و بی‌ثبات‌تر انرژی سود می‌برد و ایران از موقعیت جغرافیایی در تنگه هرمز و توان نظامی و فناوری خود که جهان در جریان جنگ شاهد آن بوده است، اهرم فشاری در دست دارد. هر یک از این سه کشور انگیزه‌هایی دارند که در تضاد با ثبات اقتصادی ایالات متحده و متحدانش است. این سه کشور نیاز به هماهنگی رسمی ندارند. ساختار سیستم موجود آنها را در یک جهت سوق می‌دهد. این‌گونه است که یک نظم جدید ظهور می‌کند – نه لزوماً از طریق یک اتحاد رسمی بلکه از طریق انگیزه‌های همگرا که به مرور زمان یکدیگر را تقویت می‌کنند. یکی از دغدغه‌های اصلی در کار پیپ، خطر «لته تشدید تنش» است. استدلال او بر این مبنا استوار است که موفقیت اولیه نظامی می‌تواند رهبران را به این باور برساند که با تشدید بیشتر تنش‌ها در نهایت به اهداف سیاسی کلان دست خواهند یافت. با این حال، هر دور از تشدید تنش می‌تواند مقاومت جدید، هزینه‌های جدید و پیچیدگی‌های استراتژیک جدیدی ایجاد کند. فشار نظامی به جای پایان دادن به درگیری، ممکن است متقابلاً عزم حریف را تقویت کرده و درگیری را گسترش دهد. در «مرحله جدید»، پیپ تأکید می‌کند که ایران از یک مبارزه صرفاً دفاعی فراتر رفته است. پس از بقا، ممکن است به‌طور فزاینده‌ای بر شکل‌دهی به توازن قدرت منطقه‌ای تمرکز کند. استراتژی آینده ایران احتمالاً شامل تبدیل بقا به نفوذ سیاسی، اهرم دیپلماتیک و رهبری منطقه‌ای خواهد بود. منظور او از «گذار از بقا به تسلط» همین است. پیپ همچنین بر جغرافیا، انعطاف‌پذیری و استقامت سیاسی اشاره دارد. فناوری نظامی مدرن می‌تواند خسارات عظیمی وارد کند، اما به‌طور خودکار به کنترل سیاسی تبدیل نمی‌شود. کشورهای بزرگ با هویت‌های ملی قوی، جمعیت قابل توجه و نهادهای مقاوم، اغلب تهاجم را مؤثرتر از آنچه ناظران خارجی انتظار دارند، تحمل می‌کنند.

جنگ ایران یک درگیری نظامی نیست که ایالات متحده بتواند به‌سادگی از آن عقب‌نشینی کند و اوضاع به حالت قبل بازگردد. این یک جنگ دگرگون‌کننده است و اگر این تغییرات حتی برای چند سال ادامه یابد، نظم جهانی به‌طور برگشت‌ناپذیری تغییر خواهد کرد. به عبارت دیگر، اگر ایران منسجم باقی بماند، قابلیت‌های بازدارندگی خود را حفظ کند و به تازگی در سیاست‌های منطقه‌ای ادامه دهد، آن‌گاه توازن قدرت پس از جنگ نهنتها در منطقه بلکه حتی در جهان با آنچه سیاست‌گذاران پیش‌بینی می‌کردند، می‌تواند بسیار متفاوت باشد.

بخش دوم: مقایسه دیدگاه‌های ولی نصر و رابرت پیپ

در آغاز بحث این تأکید لازم است که از سپهر نظری نصر و پیپ به سوالات متفاوتی می‌پردازند. نصر توضیح می‌دهد که چرا ایران در طول دهه‌ها به این شکل رفتار می‌کرده است. پیپ بررسی می‌کند که چگونه جنگ اخیر ممکن است توازن قدرت منطقه‌ای را تغییر دهد و از این‌رو در آینده رفتار ایران تأثیرگذار باشد. با این حال، این دو تحلیل از جهات مهمی با هم تلاقی دارند. شگفت‌انگیزترین شباهت، در روایت‌هایی است که ایران را غیرمنطقی یا در استانه فروپاشی نشان می‌دهد. هر دو محقق بر تاب‌آوری تأکید دارند. نصر ریشه تاب‌آوری را در تجربه تاریخ-تمدنی، به‌ویژه جنگ ایران و عراق و دهه‌ها رویارویی با قدرت‌های خارجی می‌داند. پیپ از سوی دیگر، تاب‌آوری را به‌عنوان نتیجه قابل مشاهده درگیری اخیر برحسّته می‌کند. هر دو به طرق مختلف استدلال می‌کنند که ایران نهاده‌ا، دکنترین‌ها و عادات سیاسی‌ای را توسعه داده است که به آن اجازه می‌دهد فشار را بدون

توضیح؛ پروفیسور ولی نصر و پروفیسور رابرت پیپ (Robert Pape) هر دو از منظر استراتژی راهبردی به گذشته و آینده ایران پرداخته‌اند. در بخش اول مقاله حاضر تصویری از نظریات نصر و پیپ گزارش شده است. در بخش دوم دیدگاه‌های این دو صاحب‌نظر با هم مقایسه شده است و در بخش سوم فرصت‌ها و موانع پیشاروی استراتژی کلان ایران برای عبور به دوران ثبات و توسعه مورد بحث قرار گرفته است. ولی نصر، استاد برجسته روابط بین‌الملل در دانشگاه جان هاپکینز، در آخرین کتاب خود«استراتژی بزرگ ایران: تاریخ سیاسی» به نزدیک به پنج دهه از عمر جمهوری اسلامی، به‌ویژه به راهبرد سیاسی-امنیتی ایران پس از جنگ عراق، پرداخته و تاب‌آوری ایران را ناشی از تصمیماتی دانسته است که با هدف حفظ بقا در محیط مشتتخ غرب آسیا و تهدیدهای دائمی اتخاذ شده‌اند. رابرت پیپ نیز که استاد علوم سیاسی در دانشگاه شیکاگو است و در زمینه استراتژی نظامی و امنیت بین‌الملل مطالعه می‌کند، اخیراً در مقاله «مرحله جدید» که در «سابسنگ» منتشر شده و مصاحبه‌های متعدد دیگری، به مسئله جنگ اخیر اسرائیل و آمریکا علیه ایران و تاب‌آوری کشور در مقابل این هجمه نامتوازن پرداخته و عملاً ایران را بیروزر این نبرد تشخیص داده است.

بخش اول: گزارش دو دیدگاه

۱- نظریه ولی نصر

مندرج در کتاب «استراتژی بزرگ ایران: تاریخ سیاسی»، خرداد ۱۴۰۴

استدلال اصلی ولی نصر در این کتاب این است که ایران فقط یک دولت انقلابی ایدئولوژیک نیست، بلکه در عین حال قدرتی است که به دنبال یک استراتژی بزرگ منسجم است که توسط تاریخ تمدنی، جغرافیا، نامنی و جست‌وجوی قدرت ملی شکل گرفته است. او استدلال می‌کند که ناظران غربی اغلب رفتار ایران را در درجه‌اول از طریق لنزهای اسلام‌گرایی، ایدئولوژی انقلابی یا هویت رژیم تفسیر می‌کنند. اگرچه این عوامل مهم هستند، اما به‌طور کافی ثبات رفتار استراتژیک ایران را در طول دهه‌ها توضیح نمی‌دهند. اقدامات ایران زمانی قابل فهم‌تر می‌شود که به‌عنوان اقدامات حکومتی که به دنبال امنیت، استقلال و نفوذ منطقه‌ای است، در نظر گرفته شود. نصر معتقد است که تجربه شکل‌گیری جمهوری اسلامی نهنتها بزیاده انقلاب ۱۹۷۹، بلکه جنگ ایران و عراق نیز بوده است. این جنگ رهبران ایران را متقاعد کرد که در یک محیط استراتژیک خصمانه زندگی می‌کنند که در آن قدرت‌های خارجی و رقبای منطقه‌ای می‌توانند بقای دولت را تهدید کنند. این تجربه یک دکترین امنیت ملی را ایجاد کرد که بر خودکتابلی، عمق استراتژیک و مقاومت در برابر سلطه خارجی متمرکز بود.

یک مفهوم کلیدی در تحلیل نصر «استراتژی مقاومت» است. مقاومت صرفاً یک مقاومت ایدئولوژیک نیست، بلکه یک رویکرد جامع است برای حفظ حاکمیت ایران و افزایش نفوذ آن در عین انتخاب از رویارویی نظامی مستقیم با قدرت‌های قوی‌تر. ایران بیشتر به دنبال تضعیف سیاسی، اقتصادی و استراتژیک مخالفان است تا شکست‌دادن آنها از طریق برتری نظامی متعارف. به گفته نصر، سیاست‌گذاران ایرانی پس از جنگ ایران و عراق به این نتیجه رسیدند که برابری نظامی متعارف با ایالات متحده یا اسرائیل دشوار است. آنها در عوض ابزارهای جایگزین را توسعه دادند، به شمول تسلیحات موشکی، صنایع دفاعی بومی، قابلیت‌های هسته‌ای، مشارکت‌های استراتژیک و شبکه‌های متشکل از جنبش‌های متحد در سراسر منطقه جغرافیایی غرب آسیا. این ابزارها بازدارندگی، عمق استراتژیک و نفوذ را با هزینه نسبتاً کم فراهم می‌کنند. نصر تصویر رایج از ایران را به‌عنوان کشوری غیرمنطقی یا صرفاً با انگیزه‌های انقلابی رد می‌کند. در عوض، او نگاه رهبری در جمهوری اسلامی را بسیار استراتژیک و عمل‌گرا می‌بیند. ایدئولوژی همچنان مهم است زیرا به سیستم مشروعیت مردمی و هویت می‌بخشد و هواداران را بسیج می‌کند. تعهدات ایدئولوژیک اما، اغلب زمانی که منافع ملی نیاز به انعطاف‌پذیری دارند، تعدیل می‌شوند.

ناموزین، سیاست خارجی ایران زبان ایدئولوژیک را با عامل‌گرایی ترکیب می‌کند. یکی دیگر از موضوعات اصلی از نگاه نصر تلاش ایران برای دستیابی به جایگاه منطقه‌ای است. ایران خود را نه صرفاً به‌عنوان یک دولت-ملت، بلکه به‌عنوان یک تمدن تاریخی و یک قدرت بزرگ در غرب آسیا می‌بیند. رهبران ایران به دنبال برسرمت‌شاساندن این جایگاه هستند. هم از این‌روی آنها در برابر نظم‌های منطقه‌ای تحمیل‌شده توسط قدرت‌های خارجی مقاومت می‌کنند. بخش عمده‌ای از رفتار تهران، ازجمله رقابت آن با ایالات متحده، عربستان سعودی و اسرائیل، منعکس‌کننده مبارزه بر سر نظم منطقه‌ای و مشروعیت سیاسی است تا یک دستور کار صرفاً فرقه‌ای یا مذهبی. نصر همچنین استدلال می‌کند که سیاست خارجی ایران را نمی‌توان از اقتصاد سیاسی داخلی جدا کرد. تحریم‌ها، فشارهای امنیتی و رقابت ژئوپلیتیکی، ساختار خود دولت ایران را شکل داده‌اند. نهادهایی مانند سپاه پاسداران به دلیل نقش محوری‌شان در اجرای استراتژی مقاومت کشور، قوی‌تر شدند و با گذشت زمان، نگرانی‌های امنیت ملی عمیقاً در نهادهای اقتصادی و سیاسی ریشه دوانده است. برنامه هسته‌ای جایگاه ویژه‌ای در مورد پیپ دارد. نصر آن را کمتر به‌عنوان یک تلاش ساده برای سلاح‌های هسته‌ای و بیشتر به‌عنوان بیان استقلال فناوری، اعتبار ملی و استقلال استراتژیک تفسیر می‌کند. مسئله هسته‌ای نماد عزم ایران برای تصمیم‌گیری‌های مستقل بدون دیدکته خارجی است.به‌طور کلی، نصر نظام سیاسی ایران را یک دولت محاسبه‌گر و دارای دغدغه امنیت ملی معرفی می‌کند که اهداف بلندمدت را از طریق ترکیبی از مقاومت، بازدارندگی، عمل‌گرایی و رقابت منطقه‌ای دنبال می‌کند. از دیدگاه او جمهوری اسلامی نه صرفاً انقلابی یا ایدئولوژیک، بلکه در عین حال حکومتی است که تحت فشار مداوم خارجی، به دنبال امنیت و نفوذ است.

۲- گفتمان رابرت پیپ

بر پایه مقاله «جنگ، ایران را به یک قدرت بزرگ جهانی تبدیل می‌کند»، نیویورک تایمز، ۲۶ ژوئیه ۲۰۲۶ و مقاله دیگری با عنوان «مرحله جدید، New Phase، مندرج در سابسنگ، ۱۶ خرداد ۱۴۰۵

تحلیل پیپ با اینن نظاره آغاز می‌شود که کارزار نظامی علیه ایران نتوانست به بلندپروازانه‌ترین اهداف سیاسی خود دست یابد. در حالی که ایران متحمل خسارات قابل توجه، تلفات در مقامات و شکست‌های نظامی شد، مجموعه نظام دست‌نخورده باقی ماند. بنابراین، جنگ منجر به فروپاشی رژیم و تسلیم سیاسی یا تسلیم استراتژیک آن نشد. در عوض، ایران آسیب دید در حالی که همچنان قادر به دنبال‌کردن منافع خود باقی مانده است. از نظر پیپ، بقا به‌خودی‌خود چشم‌انداز استراتژیک کشور را تغییر می‌دهد. از نظر تاریخی هم کشورهایی که از تلاش‌های قدرتمند برای تضعیف یا سرنگونی خود جان سالم به در می‌برند، اغلب مصمم، نظامی‌تر و باعتمادبه‌نفس‌تر می‌شوند. درسی که این رهبران از بقا می‌گیرند، میانه‌روی نیست، بلکه اعتمادبه‌نفس است. طبق این منطق، ایران ممکن است با حس قوی‌تری از هدف و مشروعیت استراتژیک از این درگیری بیرون بیاید. پیپ استدلال می‌کند که تحلیل‌گران بیش از حد بر نتایج تاکتیکی تمرکز کرده‌اند. حملات هوایی ممکن است تأسیسات را نابود کند، فرماندهان را بکشد یا توانایی‌ها را کاهش دهد. با این حال، موفقیت تاکتیکی لزوماً موفقیت استراتژیک ایجاد نمی‌کند. این تمایز، ضمنونی تکرار‌شونده در پژوهش‌های پیپ در مورد قدرت هوایی بوده است. حکومت‌ها اغلب در نبردها بیروز می‌شوند، در حالی که در دستیابی به اهداف سیاسی کلان شکست می‌خورند. رابرت پیپ از زاویه دیگری نیز به مناقشه ایران می‌پردازد. تمرکز او نه بر ریشه‌های تاریخ طولانی استراتژی ایران، بلکه بیشتر بر پیامدهای استراتژیک جنگ و آتش‌بس اخیر است. در «مرحله جدید»، پیپ استدلال می‌کند که سؤال اصلی دیگر این نیست که آیا ایران زنده خواهد ماند یا خیر. سؤال کلیدی این است که ایران پس از زنده‌ماندن و بیرون‌آمدن از یک رویارویی نظامی بزرگ، چه جایگاهی در منطقه و جهان خواهد داشت. او در مقاله نیویورک‌تایمز می‌نویسد: «در سال‌های اخیر، خرد متعارف ژئوپلیتیکی این بوده است که نظم جهانی به سمت سه مرکز قدرت در حال حرکت است: ایالات متحده، چین و روسیه. این دیدگاه‌ها می‌کرد که قدرت در درجه اول از مقیاس توانایی اقتصادی و نظامی ناشی

رهاکردن اهداف استراتژیک اصلی خود جذب کند. دومین حوزه همگرایی، تمایز بین نتایج تاکتیکی و استراتژیک است. نصر نشان می‌دهد که چگونه ایران مدت‌هاست معایب تاکتیکی را پذیرفته است در حالی که اهداف استراتژیک بلندمدت را دنبال می‌کند. پیپ نیز به‌طور مشابه استدلال می‌کند که پیروزی‌های نظامی تاکتیکی به‌طور خودکار به موفقیت استراتژیک تبدیل نمی‌شوند. بنابراین، هر دو دیدگاه، تحلیل‌هایی را که منحصرأ بر توازن نظامی و نتایج میدان نبرد تمرکز دارند، به چالش می‌کشند. سوم، هر دو محقق زمان را به‌عنوان یک منبع استراتژیک حیاتی می‌دانند. ایران نصر به دنبال غلبه بر مخالفان از طریق مقاومت و استقامت است. تحلیل پیپ نیز به‌طور مشابه نشان می‌دهد که بقا در طول زمان می‌تواند ضعف ظاهری را به مزیت استراتژیک تبدیل کند. در هر دو چارچوب، صبر بیش از برتری نظامی فوری اهمیت دارد.

با این حال، تفاوت‌های مهمی نیز وجود دارد: تحلیل نصر اساساً تاریخی است. او تأثیر انقلاب مشروطه، مداخله خارجی، ظهور ناسیونالیسم، انقلاب ۱۳۵۷ و به‌ویژه جنگ ایران و عراق را بررسی می‌کند. او توجه دارد که چگونه از یک مبارزه صرفاً دفاعی فراتر رفته است. پس از بقا، ممکن است به‌طور فزاینده‌ای بر شکل‌دهی به توازن قدرت منطقه‌ای تمرکز کند. استراتژی آینده ایران احتمالاً شامل تبدیل ریشه در امنیت ملی، استقلال و مقاومت در برابر سلطه خارجی دارد. تحلیل پیپ بیشتر ریشه در مطالعات استراتژیک و تحلیل منازعات معاصر دارد. تمرکز او بر منطق لشکرکشی‌های نظامی، پویایی‌های تشدید تنش و انتقال قدرت در قرون اخیر جهان است. نصر می‌پرسد استراتژی ایران از کجا می‌آید؛ پیپ متقابلاً طرح می‌کند که رویدادهای کنونی ممکن است به کجا منجر شوند.

تفاوت دیگر مربوط به ماهیت قدرت است. از نظر نصر، قدرت شامل حاکمیت، استقلال استراتژیک، و جایگاه منطقه‌ای است. هدف ایران لزوماً سلطه نیست، بلکه رهایی از کنترل خارجی، حفظ استقلال و به رسمیت‌شناخته‌شدن به‌عنوان یک بازیگر اصلی منطقه‌ای است. زبان پیپ در مورد تغییرات قدرت و احتمال اینکه ایران ممکن است از بقا به سمت تسلط منطقه‌ای حرکت کند، صریح‌تر است. بنابراین استدلال او تأکید بیشتری بر رقابت منطقه‌ای آینده دارد.

این دو در برخوردشان با ایدئولوژی نیز متفاوت هستند. نصر توجه ویژه‌ای به نشان‌دادن این نکته دارد که ایدئولوژی و ناسیونالیسم در سیاست ایران همزیستی دارند. او استدلال می‌کند که ایدئولوژی اغلب در خدمت منافع گسترده‌تر نظام است. پیپ تا حد زیادی با ایدئولوژی تماس مستقیم نمی‌گیرد و بر رفتار استراتژیک تمرکز می‌کند. برای او، اینکه ایران به نام اسلام، ناسیونالیسم یا مقاومت عمل کند، اهمیت کمتری از این واقعیت دارد که همچنان قادر به دنبال‌کردن منافع خود است. شاید مهم‌ترین تفاوت دو

شرق

نفر مربوط به زمان حال و آینده باشد. کتاب نصر قبل از تجاوز نظامی اسرائیل و آمریکا به ایران نوشته شده است و تا حد زیادی تداوم در چشم‌انداز استراتژیک ایران را مفروض می‌گیرد، ولیکن پیپ صراحتاً نگران تحول است. او استدلال می‌کند که جنگ ممکن است یک مرحله استراتژیک جدید ایجاد کند که در آن ایران به دنبال بهره‌برداری از بقا و تغییر شکل تعادل منطقه‌ای باشد. نصر تداوم را توضیح می‌دهد؛ پیپ از سوی دیگر بر تغییر تأکید می‌کند. با این حال، می‌توان استدلال کرد که تحلیل پیپ، تَر بزرگ‌تر نصر را تقویت می‌کند. اگر ایران متمرکزتر بر بازدارندگی و مصم‌تر برای اعمال نفوذ منطقه‌ای از این جنگ بیرون بیاید، آن‌گاه این تحلیل با تصویر نصر از کشوری که فرهنگ استراتژیک آن مدت‌هاست با مقاومت و بقا شکل گرفته است، سازگار خواهد بود. لذا درگیری اخیر نه نشان‌دهنده گسستی از استراتژی کلان ایران، بلکه فصل جدیدی در تکامل آن خواهد بود. ولی نصر و رابرت پیپ از سنت‌های فکری متفاوتی به ایران می‌نگرند، اما تحلیل‌های آنها در یک بینش مشترک همگرا می‌شود: ایران یک بازیگر استراتژیک مقاوم است که نمی‌توان رفتار آن را از طریق فرضیات ساده‌انگارانه در مورد ایدئولوژی گرای، منش غیرعقلانی، یا فروپاشی قریب‌الوقوع، درک کرد. روی هم رفته، این دو دیدگاه نشان می‌دهند که مسیر آینده ایران احتمالاً کمتر توسط ایدئولوژی انقلابی و بیشتر توسط محاسبات پایدار قدرت، امنیت، پرستیژ و بقا شکل خواهد گرفت. بنابراین بحث این نیست که آیا ایران یک استراتژی کلان دارد یا خیر. بحث این است که این استراتژی در نظم منطقه‌ای در حال تغییر که پس از جنگ در حال ظهور است، تا چه حد ثبات‌آفرین خواهد بود.

بخش سوم: استراتژی بزرگ ایران و آینده خاورمیانه، فرصت‌ها و موانع

تحلیل تاریخی نصر، ایران را به‌عنوان کشوری که با یک قرن ناامنی، مداخله خارجی، جنگ و انزوا ی ژئوپلیتیکی شکل گرفته است، به تصویر می‌کشد. از این دیدگاه سیاست‌های جمهوری اسلامی جدیدترین تجلی تلاش عمیق‌تر ایران برای حاکمیت، استقلال راهبردی و به رسمیت شناخته‌شدن به‌عنوان یک قدرت مستقل منطقه‌ای است. جنگ ایران و عراق، تحریم‌ها و دهه‌ها رویارویی با ایالات متحده، رهبران ایران را به این باور رسانده است که بقا خود نوعی پیروزی است و زمان اغلب به نفع کسانی است که می‌توانند در برابر فشار مقاومت کنند و نه کسانی که می‌توانند قدرتمندترین ضریات نظامی را وارد نمایند. از سوی دیگر دیدیم که موضوع تحلیل پیپ بررسی روندی است که در حال ظهور است. او توجه می‌دهد که پس از آنکه ایران از یک چالش نظامی بزرگ جان سالم به در می‌برد، ممکن است مرحله جدیدی آغاز گردد که در آن ایران به دنبال تبدیل بقا به نفوذ سیاسی باشد.

یک پرسش مهم این است که بلوکی که حول مقاومت در مقابل غرب ساخته شده است آیا می‌تواند به شکل‌گیری یک نظم منطقه‌ای با ثبات کمک کند؟ اگر به این موضوع با لنزی فراتر از ایران نگاه کنیم خواهیم دید نزدیک به نیم‌قرن، سیاست خاورمیانه حول محور مبارزه بین دو دیدگاه رقیب از نظم منطقه‌ای چرخیده است. یک دیدگاه، که توسط ایالات متحده و بسیاری از شرکای منطقه‌آن حمایت می‌شد، به دنبال یک معماری امنیتی مبتنی بر قدرت نظامی آمریکا و اتحادهای استراتژیک بود. دیدگاه دیگر، که توسط ایران و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ا انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ا انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌انداز منطقه‌ای در حال تغییر است. قدرت و حضور بالفعل آمریکا همچنان قابل توجه است، اما دو تغییر در این پارادایم در حال شکل‌گیری است. نخست آنکه ایالات متحده مدت‌هاست اولویت راهبردی خود را به تقابل با چین و جنبش‌های مختلف متحد آن حمایت می‌شد، به دنبال یک نظم منطقه‌ای مستقل‌تر و کمتر وابسته به قدرت‌های خارجی بود. رقابت بین این دیدگاه‌ها، که عمدتاً در تقابل با هم نیز قرار می‌گرفته‌اند، بخش عمده‌ای از سیاست‌های منطقه‌ای انقلاب ایران به بعد را تعریف کرده است. با این حال، امروزه چشم‌